

بحث‌هایی درباره استراتژی‌های سوسیالیست فمینیست‌ها در شرایط کنونی

نسرین ابراهیمی



زنان از تهاجمات اخیر سرمایه‌داری علیه طبقه کارگر و تداوم روابط پدرسالاری به ستوه آمده و برانگیخته شده‌اند، و جنبشی به‌وجود آورده‌اند که با آرایش و شیوه حیرت‌انگیزی به صحنه سیاست جهانی وارد شده‌اند. این جنبش عرصه مهمی از سیاست سوسیال فمینیست‌ها را به خود اختصاص داده است. امروزه بر خلاف گذشته، ایده‌های فمینیستی در میان بخشی از جنبش‌های ضد سرمایه‌داری مشاهده می‌شود، هر چند که هنوز هم انتقال این ایده‌ها به درون جنبش‌ها سخت دشوار است. جوانا برنر و نانسی هولمستروم به بررسی این که چگونه فعالان سوسیال فمینیست به خواسته‌ها و مطالبات خود شکل می‌دهند، چگونه در عرصه توده‌ای سازمان‌دهی می‌کنند، و رهبری طبقه کارگر، در میان بومیان و زنان روستائی/ حاشیه نشین را چگونه شکل می‌دهند، و بالاخره به چگونگی فعالیت آن‌ها در میان گروه‌ها و جنبش‌های دیگر می‌پردازند.

به این منظور و برای ارزیابی درست و صادقانه در رابطه با انواع استراتژی‌های سوسیال فمینیستی، آن‌ها پرسش‌هایی را برای سوسیال فمینیست‌های محافل آکادمیک و نیز فعالانی که در مبارزات مختلف درگیر اند، ارسال کرده و بر اساس دیدگاه‌های آنان و پاسخ‌های دریافتی این مقاله (استراتژی‌های کنونی سوسیال فمینیست‌ها) تنظیم شده است. طیف گوناگونی از گروه‌ها، سازمان‌ها و افراد با سنین متفاوت از نسل‌های سیاسی، با جایگاه‌های اجتماعی متفاوت و از ملیت‌های گوناگون انتخاب شدند. سوزان دی و گیزیلدا گوتیرز از فعالان جنبش اشغال در شیکاگو و هودسن هستند، ایستر ویواس روزنامه نگار و جامعه‌شناس و از فعالان جنبش ایندیگنادو در اسپانیا، مارتا اوجیدا کارگر سابق ماکیلادورا که از سال 1996 جزو هیئت مدیره اتحاد برای عدالت بوده، رزماری هنسی تئوریسین مارکسیست که تالیفاتی در رابطه با مبارزات کارگری در شمال مکزیک و نیز مسائل جنسیتی دارد. الینی واریکاس تئوریسین سیاسی، محقق در پاریس که در رابطه با فعالان یونانی فعالیت می‌کند، والننتین مقدم، متخصص زنان در خاورمیانه و شبکه فراملی فمینیستی که در حمایت از مبارزه علیه سرمایه‌داری و پدرسالاری در سراسر جهان خدمات شایان توجهی ارائه می‌دهد. این دو محقق (جوانا برنر و

نانسی هولستروم) با همکاری با این طیف، تصویری از استراتژی سوسیال فمینیستی در مناطق مختلف ارائه می‌دهند، هر چند این تحقیقات و ارزیابی‌ها به راحتی نمی‌تواند دیدگاه کاملی را نمایندگی کند، اما هنوز جنبه‌های کلیدی سازمان‌یابی سوسیال فمینیستی را نمایان می‌سازد.

تعریفی که آن‌ها از سوسیال فمینیسم ارائه می‌دهند، تعریفی گسترده است، به طوری که شامل تمام فمینیست‌هایی (چه خود را با این عنوان تعریف کنند یا نه) می‌شود که ستم طبقاتی را بنیاد تمامی ستم‌ها می‌دانند، اما در عین حال روابط قدرت سازمان‌یافته حول امتیازات ویژه‌ای همچون (جنسیت، روابط جنسی، نژاد/قومیت و...) را تنها به ستم طبقاتی تقلیل نمی‌دهند. بلکه به این ستم‌ها به عنوان جزئی جدائی‌ناپذیر و نظام‌یافته مربوط بهم می‌نگرند، وظیفه مهم سوسیال فمینیست‌ها تجزیه و تحلیل چگونگی درهم تنیدگی این ستم‌ها و گسترش استراتژی‌های موثر برای پایان دادن به ستم بر همه زنان است. سوسیال فمینیست‌ها از جایی آغاز می‌کنند که همه فمینیست‌ها شروع کرده‌اند: رهائی زنان باید توسط زنان به دست آید، اما نه به تنهایی. این، آن نقطه آغازی است که سوسیال فمینیست‌ها را به‌ویژه علاقه‌مند به جنبش‌های فراگیر و سازمان‌دهی شده به‌وسیله طبقه کارگر برای طبقه کارگر، برای بومیان و زنان حاشیه و روستائی می‌کند. با پیش‌برد روند خود سازمان‌یابی، با کاربرد شیوه‌ها و فعالیت‌های خلاقانه می‌توان بر شکاف‌ها و تقسیم‌بندی‌های متعدد غلبه کرد و بدین ترتیب شیوه‌های کار با یکدیگر و دیدگاه‌های جدید برآمد می‌کنند.

سیاست ریاضت اقتصادی، رشد مشاغل پرمخاطره و ناپایدار، خصوصی کردن دوباره وظیفه مراقبت، سبب تغییر شکل دوباره کار زنان، خانواده‌ها و جماعت‌های‌شان (کامیونیتی‌هایشان) شده است. برای برخی از جماعات و گروه‌های زنان - برای مثال کارگران مکزیکی ماکیلادورا (کارخانه‌های مستقر در منطقه آزاد تجاری) - این انتقال و تغییرات دهه‌ها پیش شروع شده است. و برای برخی جدیداً. اما در همه نقاط، مساله مهاجرت، سیمای وظیفه مراقبت را در داخل و خارج از خانوارها تغییر می‌دهد. اکثر مهاجران را زنان تشکیل می‌دهند که مشاغل نظیر نظافت، کمک‌های بهداشتی، پرستاری بچه را اشغال می‌کنند و یا به‌عنوان کارگران جنسی کار می‌کنند. و این مساله اهمیت حمایت از سازمان‌یابی مهاجران و تاکید بر این نکته را ضروری می‌سازد که مهاجرت نتیجه توسعه / گسترش سرمایه‌داری و تشدید آن در نتیجه‌ی سیاست‌های تعدیل ساختاری، توافق‌نامه‌های تجاری آزاد است، که سبب تخریب شرایط کاری، افزایش فقر در شهرها، افزایش مادران تنها و بدتر شدن شرایط برای خانواده‌ها گردیده و زنان را تحت فشار برای مهاجرت قرار داده است.

در کشورهای توسعه نیافته وضعیت کاری زنان حتی ناپایدارتر و بدتر از مردان است. مدل "ماکیلادورا" در صنایع بیش‌تری در سایر کشورهای جهان به‌کار گرفته شده است. راه‌حل سرمایه برای حل بحران تحمیل ریاضت اقتصادی و از بین بردن دولت رفاه بود که به‌ویژه به زنان آسیب رساند؛ چرا که زنان بیش از مردان هم در رابطه با اشتغال (زنان بیش‌تری در بخش خدمات کار می‌کنند) و هم دریافت خدمات در رابطه با نقش‌شان در خانواده به عنوان مراقبت‌کنندگان از خانواده و اعضای جماعت (کامیونیتی) به دولت وابسته هستند.

سیاست ریاضت اقتصادی، با صعود جنبش‌های سیاسی بنیادگرایی مذهبی و محافظه‌کار پوپولیستی راست تشدید شد، نژاد و جنسیت به اشکال پیچیده، در هم ادغام شد. بهار عربی با بسیج علیه ریاضت اقتصادی شروع شد اما سیاست طبقاتی را مستقیماً در پشت صحنه سیاسی قرار داد. سوسیال فمینیست‌ها اکنون با یک چالش روبرو هستند: از یک‌سو اجتناب از بازگشت به سیاست‌های طبقاتی "چپ قدیمی" که ستم نژادی، جنسیتی، ملی را به عنوان بخش ادغام شده در ستم طبقاتی می‌دانند و از سوی دیگر، تلاش برای تقویت و انتقال سیاست‌های طبقه کارگر، سیاست‌های ضدامپریالیستی و ضدنژادپرستی به درون تشکل‌های فمینیستی (در حال نبرد و مبارزه علیه تقویت و تشدید مجدد جنگ علیه زنان). بدین ترتیب در زمینه‌های مختلف، این سیاست‌ها اشکال متفاوتی به خود می‌گیرند، و این استراتژی توأمان همواره در مرکز سیاست‌های سوسیال فمینیست‌ها قرار دارد.

سازماندهی زنان کارگر

یورش سرمایه‌داری جهانی در اشکال گوناگون، تاثیراتی منفی بر زنان در نقاط مختلف جهان برجای گذاشته است. زنان فعالانه حتی پیش از شناسائی رسمی "بحران" به مبارزه برخاستند، همان‌گونه که الینی واریکاس توضیح می‌دهد. "زنان و جوانان بیش از همه به‌ویژه تحت تاثیر بیکاری و شرایط وحشتناک کار قرار گرفتند. در یونان از هر چهار زن، سه نفر بیکار است در حالی که از هر 4 مرد، 2 مرد بیکار اند. در دو دهه گذشته در سراسر اروپا شرایط کاری و حقوقی کارگران به‌طور قابل ملاحظه‌ای به‌ویژه در بخش خصوصی تنزل یافته است. واریکاس هم‌چنین اشاره می‌کند که در سراسر اروپا سیاست دولت‌ها در پیوند با خانواده تحت عنوان "مصالحه و یا توازن بین حرفه و زندگی خانوادگی"، زنان را مورد هدف قرار داده است. حتی هنگامی که زنان مشاغلی مثل مردان دارند، اما به عنوان مادر آن‌ها را در رابطه با دولت قرار می‌دهند که کاملاً با شرایط مردان متفاوت است.

بین "حمایت" و "حق" فرق وجود دارد. در این‌جا زنان به‌جای شهروند دارای حقوق، به موکلین یا ارباب رجوع‌های دولت تبدیل می‌شوند. که این خود تبعیض جنسیتی است که در رابطه با سازماندهی برای کسب حقوق مشکل‌آفرین است. نژادپرستی مشکلات عدیده‌ای به‌وجود می‌آورد، به این دلیل که مشروعیت مادری "اقلیت" قابل توجهی از زنان را زیر سؤال می‌برد، زنان را به آنانی که شایسته و سزاوار حمایت از سوی دولت هستند و آنانی که لایق حمایت نیستند، تقسیم می‌کند. در رابطه با استخدام و مسکن، علیه اقلیت‌های قابل توجهی از مهاجران و یا نسل اول اروپایی‌ها تبعیض خشن اعمال می‌شود. به فارغ التحصیلان جوان دانشگاه‌ها با سابقه مهاجر بودن حتی به ازای کار در مشاغل مخاطره‌آمیز، دستمزد کم‌تر پرداخت می‌شود، آنان مجبور اند که مدارک تحصیلی و سایر مهارت‌های خود را مخفی کنند."

همان‌گونه که واریکاس اشاره می‌کند، اتحادیه‌ها در اروپا قادر به سازماندهی کارگران شاغل در "اشکال جدید کارهای غیرمعمول" (که البته خیلی معمول شده است) نبوده و یا تمایلی به سازمان‌دهی آنان ندارند. که این خود در رابطه با مقاومت علیه نئولیبرالیسم فاجعه‌بار است. و هم‌چنین در تجزیه کارگران به بخش‌های خصوصی و دولتی و معرفی کارمندان دولتی هم‌چون انگل‌های ممتاز در

تفرقه در میان طبقه کارگر نقش بازی می‌کند. بخشی از مشکلات به دلیل فساد اتحادیه‌ها و همکاری با احزاب حاکم است. مانند اتحادیه پاسوک در یونان. و این در شرایطی است که گرایش به اتحادیه، اصلی‌ترین راه برای ورود به سیاست است. نداشتن صلاحیت برای سازمان‌دهی کارهای ناپایدار و خطرناک حتی به اتحادیه‌های سابقاً قدرتمند و رادیکالی هم چون س‌ژت هم سرایت کرده است. واریکاس هنوز هم این ملاحظه را طرح می‌کند که در چندین کشور اروپایی، مانند فرانسه و یونان، نسل جدید زنان - هر چند نه منحصر- در بخش‌ها و سطوح گوناگون و در بخش خدمات در شرایط کاری مخاطره‌آمیزی مشغول به کار هستند، آن‌ها در جریان اخیر جنبش اتحادیه‌ای رادیکال فعالانه درگیر اند. برخی از آنان فمینیست هستند، برخی دیگر در جنبش‌های "اعتراضی/خشم" شرکت داشتند. کمپین همبستگی با کنستانتینا کونیوا در یونان مثال روشنی از چگونگی تقسیم کار جنسیتی در سطح جهانی، از مشکلات زنانه شدن کارهای خطرناک و کارهای مهاجران و همکاری اتحادیه‌ها با سیاستمداران است. از سوی دیگر، تجزیه و تحلیل و سازمان‌دهی خوب سوسیال فمینیست‌ها را نیز نشان می‌دهد. کونیوا یک اتحادیه‌گرای مهاجر(مورخ پیشین از بلغارستان که برای درمان پسرش به یونان آمد)، اتحادیه کارگران نظافت و کار خانگی در آتیکا موسوم به PEKOP را پایه گذاری کرد.

نکته قابل توجه که واریکاس بر آن تاکید می‌کند این است که:

این اولین اتحادیه کارگران نظافت و کار خانگی است (که معمولاً به عنوان خدمت‌کاران از آنها یاد می‌کردند و در نتیجه غیراتحادیه‌گرا محسوب می‌شدند). اتحادیه به این زنان (زنانی فرودست و تحقیر شده که می‌توانستند با این هویت معرفی شوند و به‌طور موفقیت‌آمیزی خود را سازمان‌دهی کنند) دلگرمی و اعتماد به نفس می‌داد. موفقیت بی‌نظیر آن‌ها خشم سرمایه‌داران و مدیران را برانگیخت. به‌همین دلیل مدیران ضربه سختی بر آن‌ها وارد کردند: اوباش، صورت زیبای این زن جوان را داغان و او را مجبور به نوشیدن اسید سولفوریک کردند. آری شورش این "هیچ بودگان"، روسا را خیلی نگران کرد، سرمایه‌داران می‌دانستند که کسی از این زنان دفاع نخواهد کرد.

کنفدراسیون اتحادیه یونان GSEE، تهدیدات متعدد علیه کونیوا و پسرش را جدی نگرفت و در بخش تحقیقاتی خود از انتشار گزارش در مورد شرایط کاری نظافت‌کاران امتناع کرد، تا هنگامی که پژوهشگران تهدید به انتشار آن در اینترنت (آنلاین) کردند. با وجود بی‌تفاوتی پلیس و رسانه‌ها، گروه‌های فمینیستی بسیجی فوری را (در شب کریسمس) آغاز کردند. آن‌ها کمپین گسترده ملی و بین‌المللی را به‌وجود آوردند که برای اولین بار شرایط کاری شبه بردگی این زنان را که مجبور به امضای قراردادهای سفید امضا از سوی شرکت‌های استخدامی بودند آشکار کرد. واریکاس می‌گوید که ابعاد آشکارا جنسیتی و شیوه برخورد جنسیت‌گرایانه مجازات به‌وسیله روسا، ارادل و اوباش، که اتحادیه‌گرایان نظافت کار و فعالان اولیه فمینیست آن‌را تشخیص داده بودند (برای مثال تحقیر کار زنان تمیز کار و تشابه و مقایسه آن با تحقیر و زیردستی موقعیت زنان، به‌ویژه زنان فقیر در جامعه)، با رشد و گسترش توانائی‌ها و دامنه گزارشات کمپین به تدریج ناپدید شد. اتحادیه‌های پیشرو و چپ (در بهترین حالت بی‌تفاوت به فمینیسم) به تدریج اقدام به بسیج کردند، آن‌ها به درستی بر استثمار کارگران و به‌طور کلی اقدام جنایت‌کارانه کارفرمایان و مساله مهاجر بودن آن‌ها تاکید کردند، هرچند

که بعد جنسیتی رفتار با نظافت کاران و حمله به کونیوا را به دست فراموشی سپردند. از این رو عنصر اصلی جنسیتی و تقسیم کار جنسیتی بین المللی را فراموش کردند.

به گفته واریکاس یکی از جالبترین جنبش‌های چپ در یکسال گذشته در یونان "شبکه حقوق پناهندگان" بوده که از منابع فعال پیروزی چپ رادیکال در یونان است. بسیاری از زنان و فمینیست‌ها در این جنبش درگیر اند. متأسفانه نه تنها همه زنان، بلکه حتی همه فمینیست‌ها هم به اهمیت مبارزه با نژادپرستی از طریق به وجود آوردن این نوع اتحادها با مهاجرین پی نبرده‌اند. نژادپرستی یکی از مهم‌ترین مشکلات بر سر راه دفاع قدرت‌مندان و همه جانبه از دست‌آوردهای فمینیستی است. از آنجائی که کنترل زنان و تمایلات جنسی آنان به عنوان پیش‌شرط و لازمه خلوص نژاد، ملت و غیره دیده می‌شود، جنسیت در مرکز نژادپرستی و تبعیض نژادی قرار دارد. قابل توجه است که عمومی‌ترین سمبل تروریسم اسلامی همیشه زنی در لباس سیاه با روسری، یا حجاب یا حتی بورقه است (به‌عنوان مثال نه مرد ریشو با بمب). حتی زنان چپ هم در این رابطه یکسان نیستند، برخی در رابطه با خواهران خارجی‌شان که احتیاج به رها شدن دارند با تحقیر برخورد می‌کنند.

البته این مساله‌ی پیچیده‌ای است. همان‌گونه که وال مقدم اشاره می‌کند، بسیاری از فمینیست‌ها از جمله فمینیست‌ها در جوامع و اکثر کشورهای مسلمان، نگرانی مشروعی در رابطه با جنبش‌های بنیادگرای اسلام سیاسی دارند و از استراتژی‌های متفاوتی برای پاسخ به آن‌ها حمایت می‌کنند.

سازماندهی زنان کارگر مکزیکی ماکیلادورا (منطقه آزاد تجاری)

کارگران ماکیلادورا در مکزیک، هم‌چون کارگران مهاجر نظافت در یونان، شکل تازه‌ای از سازماندهی را در پیش گرفتند و از سنت‌های اتحادیه‌های اغلب جنسیتی رسمی مکزیک دوری گزیدند. "اتحاد برای عدالت در ماکیلادورا" CJM در سال 1989 در زمان بحث نفتا بنیان‌گذاری شد، که ائتلافی بین‌المللی و چندجانبه است که از کارگران مکزیکی حمایت می‌کند. هر چند CJM "اتحاد برای عدالت" خود را به‌عنوان سازمانی سوسیال فمینیست تعریف نمی‌کند، اما استراتژی تشکیلاتی آن‌ها بر "خودسازمانیابی" و آزادی زنان چه در محل کار و چه در جامعه متمرکز است. این نحوه برخورد نیز در رابطه با ائتلاف‌سازی به پیش برده می‌شود. بر اساس گفته‌های مارتا اوجدا:

"مبارزه کارگران نباید منزوی شود. به تنهایی نمی‌توان مبارزه کرد. CJM "اتحاد برای عدالت" در به وجود آوردن اتحادهای محلی و هم‌چنین اتحاد با کارگران در آن سوی کره زمین نیز موفقیت‌هایی داشته است. در حقیقت "اتحاد برای عدالت" ائتلافی از 150 تشکل از ایالات متحده آمریکا، کانادا، مکزیک، هائیتی، جمهوری دومینیکن، شیلی، برزیل، آرژانتین، و آمستردام تشکیل شده است، در بسیاری از مناطقی که با آن‌ها تبادل نظر داریم مانند مراکش، تایلند، و سریلانکا، زنان کارگر با شرایطی مواجه هستند که ما پیش از پیمان نفتا با آن مواجه بودیم. کارگران ماکیلادورا (منطقه آزاد تجاری) در مکزیک سال‌ها تجربه‌ی نبرد علیه تجارت آزاد و شرکت‌های چندملیتی را

دارند. ما دانسته‌های خود را در رابطه با سازمان‌یابی با آن‌ها به شراکت گذاشتیم و از آن‌ها آموختیم. در رابطه با سازماندهی "اتحاد برای عدالت" ما بر اهمیت رهبری جمعی و دیدگاه جنسیتی تاکید داریم. کارگران یاد می‌گیرند که خود چگونه تحقیقات در رابطه با شرکت‌ها را انجام دهند، فرآیند تولید را ترسیم کرده، هزینه‌های وارد شده را شناسایی کنند و آن‌را با قیمت فروش محصول مقایسه کنند. نقض قانون کار بین‌المللی در رابطه با بهداشت و ایمنی کار را شناسایی کنند. هنگامی که برای جمع‌آوری این یافته‌ها و اطلاعات با یکدیگر کار می‌کنند، اعتماد و همبستگی در میان آن‌ها به وجود می‌آید. تمامی زنانی که در مبارزات گسترده و یا در تبادلات تجربیات بین‌المللی در سریلانکا، مراکش، آرژانتین، شیلی و برزیل درگیر بوده‌اند، زندگی‌شان دگرگون گشته و تاثیر عمیقی بر آن داشته است.

رشد و گسترش رهبری جمعی، داشتن دید جنسیتی و آموزش‌های مردمی از نکات مهم این روند تغییر هستند. استراتژی سازماندهی CJM "اتحاد برای عدالت"، همانند سازمان‌یابی کارگران خانگی در یونان، بیرون از اتحادیه‌های رسمی رشد کرده است. در مکزیک اتحادیه‌های رسمی همکار رژیم، فاسد و پدرسالار هستند. اتحادیه‌های مستقل، مثل "جبهه معتبر کارگری" (FAT)، مواضع بهتری دارند اما از آنجائی که عمدتاً در مکزیکو سیتی قرار دارند، کارگران با تجربه را سازماندهی می‌کنند، و در اطراف مرزها جائی که شرایط بسیار متفاوت است کم‌تر موثر هستند. سازمان‌دهی "جبهه معتبر کارگری" (FAT) به شیوه جمعی و افقی است و در بسیاری از مسائل از جمله در رابطه با زنان پیشگام است، هر چند که در واقعیت امر روند تصمیم‌گیری در ستاد مرکزی "جبهه معتبر کارگری" (FAT) مستقر در شهر مکزیکو سیتی به پیش برده می‌شود و رهبری مردانه تشکیلات کنترل خود را اعمال می‌کند.

اوجدا می‌گوید حتی پیش از این که نفتا به وجود بیاید عملاً در مرزها منطقه‌ی تجاری آزاد بود و اتحادیه‌های رسمی همواره در آنجا از منافع کمپانی‌ها محافظت می‌کردند. با وجود این که این اتحادیه‌ها در هنگام تصویب قرارداد نفتا در Juárez نماینده داشتند، اما قادر به تشکیل اتحادیه‌های کارگران در آنجا نشدند.

ما خواهان انتخابات دموکراتیک اتحادیه بودیم، اما اتحادیه CTM (موسوم به اتحادیه چارو یا دزدان) که بزرگ‌ترین اتحادیه رسمی منطقه در آن زمان بود اعمال نفوذ می‌کردند، زنان کارگر کتک می‌خوردند، بسیاری دستگیر شدند و برخی دیگر در بیمارستان بستری گردیدند. از سوی دیگر آنتونیو ویلا با از اتحادیه پیشرو "جبهه معتبر کارگری"، کارگران را تشویق به پیوستن به FAT می‌کرد و قول داد که خواهان بستن قراردادهای دسته جمعی از سونی شود. کارگران از آنتونیو خواستند که رهبری اتحادیه را در شهر لاردو برعهده بگیرند، اما او رد کرد. مطابق قانون، کارگران می‌توانند نماینده محلی داشته باشند، اما رهبری اتحادیه در مکزیکوسیتی باید با کمپانی مذاکره می‌کرد. حتی این اتحادیه پیشرو به کارگران سونی سهمی در رهبری اتحادیه در مکزیکوسیتی نداد. لذا کارگران به آن‌ها نپیوستند. این مساله در سال 1994 اتفاق افتاد، اوجدا متذکر می‌شود که البته به اجرای هرگونه تغییری در سیاست‌های "جبهه معتبر کارگری" (FAT) خوش‌آمد می‌گوید. در سال 1994، اوجدا مبارزه دو هزار کارگر زن شرکت سونی را برای خواست افزایش دستمزد و شرایط بهتر کار در خیابان رهبری می‌کرد.

ارتباط محل کار با کامیونتی (محل زندگی)

سوسیال فمینیستها آن چه را که بسیاری زنان در مقاومت و مبارزه عملی بیان می کنند، به لحاظ نظری تشخیص داده و برسمیت شناخته اند. نقش زنان در بازتولید اجتماعی و شرکت شان در کار مزدی تاثیری متقابل بر هم داشته است. مارتا اوجدا توضیح می دهد که چرا زنان کارگر در ماکیلادورا در شیوه سازمان یابی فقط به محل کار اکتفا نمی کنند:

زنان در جامعه و در محل کار، خود را در موقعیت مشابهی می بینند. مزد کمی دریافت می کنند: بنابراین در شرایط فقیرانه ای بدون مسکن و یا زیرساختارهای مناسب مانند آب آشامیدنی، برق، فاضلاب و غیره، زندگی می کنند. آلودگی در محل کار، مثل کاربرد مواد شیمیائی سمی در محصولات بدون داشتن وسائل ایمنی مناسب و برخی اوقات بدون آگاهی کارگران، دارای عواقب اجتماعی است، که با مسائلی مانند با نقص عضو در هنگام تولد، مسمومیت با سرب و سایر ناراحتی های جدی روبرو می شویم.

"اتحاد برای عدالت" (CJM) مناطق محوری ومهم در ماکیلادورا در مرزهای شمال مکزیک موسوم به Nuevo Laredo، Tamaulipas را سازماندهی می کند. در سال 2004 کارگران و خانواده های شان به دنبال مستقر شدن در زمین هایی بودند که سابقاً اجیدو نامیده می شد، یعنی جائی که می توانستند بدون پرداخت اجاره، بخشی از مواد غذایی خود را به دست بیاورند. پس از اشغال زمین ها، به دستور شهردار Nuevo Laredo (که یکی از رهبران اتحادیه CTM بود) کارگران از آنجا بیرون رانده شدند، اما مردم دوباره در سال 2005 برای تصرف زمین هایشان بازگشتند. زنان هدایت و سازماندهی حرکت علیه خلع ید و بازگشت برای ساختن جماعت خود را برعهده گرفتند. در ابتدا ساکنین کولونی ها خواهان به رسمیت شناخته شدن و دریافت خدمات از سوی مقامات حکومتی/شهری بودند، اما پس از تحمل چندین سال خشونت، اهمال و غفلت از سوی دولت و پس از مبادلات چندی با فعالان جماعات/کومیونتی زاپاتیست ها در چیاپاس، تصمیم گرفتند که انرژی شان را در جهت تقویت خود کانالیزه کنند. در این جا هم زنان نقش هدایت کننده داشتند و ساکنان را به ایجاد پروژه های اقتصادی پایدار مثل گرفتن منابع آبی نزدیک، گذاشتن شیرهای آب در چندین خیابان، ساختن کلنیک های کوچک، اجاق های خورشیدی، توربین های بادی، و ایجاد باغ با درختان میوه، سبزیجات و گیاهان داروئی برای کامیونیتی/ محلات، ترغیب کردند.

رزماری هنسی (تئوریسین مارکسیست که تالیفاتی در رابطه با مبارزات کارگری در شمال مکزیک و نیز مسائل جنسیتی دارد) تاثیر فعالیت های انجام شده توسط زنان بر روابط جنسیتی را به عنوان عاملی موثر در "تعدیل/اصلاح جنسیتی" توصیف می کند، که سبب به وجود آمدن تغییرات کوچکی شده که به ویژه در روابط و مناسبات جنسیتی محلی مورد قبول و تایید قرار می گیرد.

این تغییرها و تعدیل ها، شامل شیوه ها و عملکردهائی مانند دوری گزیدن از و یا تصحیح یا تغییر هنجارها، عادت ها و رفتارهای جنسیتی است که در شرایط مشخصی به طور روزمره زنان و مردان با آن زندگی می کنند و به آن عادت کرده اند. این تغییرها برای نشان دادن و به عمل درآمدن با دست اندازهای روبرو می شوند. این دست آوردها از طریق کمپین های متمرکز بر روی حقوق زنان و یا مسائل

جنسیتی به دست نیامده‌اند، بلکه زنان به عنوان اعضای جماعت/کامیونیتی، از طریق همکاری با یکدیگر برای برآوردن احتیاجات اولیه و تلاش برای زندگی با کرامت و شان انسانی آن‌را کسب کرده‌اند.

مارتا او جدا این تغییرات در منطقه Nuevo Laredo را در خانواده‌ها و کامیونیتی این گونه تعبیر می‌کند:

"در ماکیلا دورا "اتحاد برای عدالت" (CJM) از سنگینی بار پدرسالاری بر دوش زنان که سبب محدود کردن فعالیت آن‌ها می‌شود آگاه است. هنگامی که در جماعت/کامیونیتی جلسه داریم، مراقبت از کودکان را سازمان می‌دهیم و همسران زنان را درگیر می‌کنیم. در این رابطه نقش فعالی ایفا کرده‌ایم، کارگاه‌های آموزشی در رابطه با دیدگاه‌های جنسیتی ارائه کرده‌ایم که آگاهی جنسیتی و رهبری زنانه را تقویت می‌کند. وقتی زنان از نظر فکری توانمند می‌شوند، با اعتماد به نفس بیشتر و مطمئن‌تر حرکت می‌کنند. آن‌ها همچنین سخنوران توانمندتری می‌شوند که قادر به سازمان‌دهی کنفرانس‌های مطبوعاتی شده و سیمای عمومی جنبش را به نمایش می‌گذارند. در زندگی‌شان هم تغییر به وجود می‌آید، وظایف و تعهدات کار خانگی‌شان را تعدیل و تنظیم می‌کنند و بدین ترتیب الهام‌بخش نسل‌های بعدی شده و به آن‌ها آموزش می‌دهند.

"اتحاد برای عدالت" (CJM) برنامه‌ای موسوم به "ایستادن بر روی دو پا" را ارائه کرد که هدف تقویت دو پایه‌ی آموزش سیاسی و ابتکارات پایدار محلی در کارخانه‌های محلی و تقویت تلاش‌ها و ابتکارات سازماندهی جماعت بود. این برنامه دیدارهایی را ترتیب داد. اعضای جماعت/کامیونیتی بومی از چیپاپاس و کارگران ماکیلا دورا از Nuevo Laredo را بهم نزدیک کرد. این دیدارها علاوه بر به وجود آوردن امکانات و فضاها در رابطه با ارائه تفکر انتقادی در باره روابط جنسیتی، همانند پلی عمل کرد که شکاف تاریخی بین مردم بومی جنوب مکزیک و کارگران ماکیلا دورا در شمال را از بین برد. "اتحاد برای عدالت" (CJM) این جماعت/کامیونیتی‌ها را قادر کرد که از سابقه طولانی سازمان‌دهی از یکدیگر بی‌آموزند.

برنامه توانمند کردن کارگران توسط "اتحاد برای عدالت" CJM فرصت‌هایی در رابطه با تجزیه و تحلیل روابط جنسیتی در خانه، سازمان‌ها و اجتماع برای زنان مهیا کرد. بر اساس گفته اوجدا زنان سازمان‌گر که در برنامه توانمندسازی درگیر بودند، بین همه اشکال خشونت ارتباط برقرار می‌کردند. آن‌ها یاد گرفتند که ریشه مشکلات فقط سیستم پدرسالار نیست، بلکه همچنین در پشت صحنه، سیستم سرمایه‌داری نیز خشونت علیه زنان را تولید می‌کند. آخرین نمونه در مکزیک، خشونت‌هایی است که توسط سندیکا‌های سازمان‌یافته جنایت اعمال می‌شود، که خود دست‌آورد و نتیجه منطقی سیستم سرمایه‌داری نئولیبرال به شمار می‌رود. زنان کولونی Blanca Navidad در Nuevo Laredo، زنان از مکوئیلایاس، زنان بومی و وروستائی از چیپاپاس که در جلسات شرکت داشتند، خشونت را به نداشتن حق آنان بر زمین، حق دسترسی به مسکن و شغل مناسب، عدم دسترسی به مراقبت‌های بهداشتی و آموزش ارتباط دادند.

بررسی مساله خشونت علیه زنان

خشونت علیه زنان هم‌چنین به‌وسیله زنان سازمان‌گر روستائی در تشکل "La Via Campesina"، که یک ائتلاف بین‌المللی از دهقانان، کارگران کشاورزی و جوامع کشاورزی بومی با فرهنگ‌های متنوع است، مورد بررسی قرار گرفت. زنان فعال در "La Via Campesina" سازمان‌دهی تغییر روابط جنسیتی در سازمان‌ها و در جوامع‌شان را برعهده گرفته‌اند. هنگامی‌که سازمان وایا در سال 1992 تاسیس شد، ابتدا هنجارهای پدرسالاری و دیدگاه‌های سیاسی افراد سازمانده را بازتاب می‌داد. برای مثال تمامی هماهنگ‌کننده‌های منتخب محلی در اولین کنفرانس المللی مرد بودند. بر اساس گفته‌های ایستر ویواس، ایجاد کمیسیون زنان در سال 1996 فضائی برای سازمان‌دهی به چالش طلبیدن سیاست‌ها و عملکردهای مردسالارانه در درون سازمان وایا برای زنان به‌وجود آورد. هر چند ایجاد ارگان‌های ویژه برای برخورد با مساله زنان می‌تواند به استفاده ابزاری برای به حاشیه راندن مساله و عدم همکاری بیانجامد، اما برای وایا این مورد صدق نمی‌کرد. بر مبنای استدلال آنت دمارائیس این مساله بخشا به‌دلیل عملکرد (نسبتا) دموکراتیک آن است. که شاید به‌دلیل حضور وزن اصلی این تشکل در آمریکای لاتین یعنی جائی است که ایده‌های فمینیستی تاریخ و حضور طولانی‌تری داشته است.

سازمان‌دهی کمیسیون زنان و کنفرانس‌های بین‌المللی جداگانه برای فعالان زن، تاثیر مهمی بر نمایندگی زنان در سازمان "وایا" و سازمان‌های عضو آن گذاشته است. در اکتبر 2008 "وایا" مهمان‌دار سومین مجمع بین‌المللی زنان بود. مجمع عمومی، ایجاد کمپین مبارزه با همه اشکال خشونت علیه زنان در جامعه (چه در رابطه فردی و چه ساختاری) را مورد تصویب قرار داد.

آنادز مارائیس می‌نویسد: مبارزه برای به‌دست آوردن برابری جنسیتی فراتر کار راحتی نیست. با وجود برابری رسمی، زنان به‌هنگام مسافرت یا حضور در جلسات و تجمعات با موانعی مواجه می‌شوند. دلایل زیادی برای عدم شرکت زنان در این سطوح وجود دارد. شاید مهم‌ترین آن مقاومت و تداوم عملکرد ایدئولوژی و فرهنگ‌هایی است که روابط جنسیتی نابرابر و غیرعادلانه را جاودانه می‌پندارند. درگیری زنان در تولید مثل، تولید و کارهای اجتماعی، وقت ناچیزی برای شرکت در دوره‌های آموزشی و یادگیری به‌عنوان رهبران به آنان می‌دهد. نبرد ما مبارزه‌ای برخلاف جریان است، و با وجود پیروزی‌های مشخص، ما در تشکیلاتمان و به‌طور عمومی‌تر در جامعه با یک جنگ طولانی مواجه هستیم.

زنان همیشه از روش‌های مردانه رهبری که با سخنرانی‌های خود در جمع و بحث‌ها به‌شيوه رقابتی، گيرائی، جاذبه، و تسهيلات به‌دست می‌آورند، محروم بوده‌اند. "وایا" با سازمان‌ها و جنبش‌های اجتماعی متنوعی در سطوح بین‌المللی، منطقه‌ای و محلی اتحاد برقرار کرده است. یکی از برجسته‌ترین آن‌ها (World March of Women) "راهپیمائی جهانی زنان" است. بر اساس گفته‌های ایستروویواس: جنبش‌های اجتماعی بین‌المللی پیشرو مثل "وایا کمپسینا"، "راهپیمائی جهانی زنان"، "فوروم جهانی ماهیگیران" و دیگران در سال 2007 برای برگزاری "فوروم برای حاکمیت غذا" فراخوان دادند که در یکی از شهرهای مالی برگزار شد. هدف این فوروم اتخاذ استراتژی‌های پیشرو در طیف وسیعی از جنبش‌های اجتماعی (کشاورزان، ماهی‌گیران، مصرف‌کنندگان)، برای ارتقا و ترویج

حاکمیت غذا بود. زنان به‌عنوان سازمان‌دهندگان و شرکت‌کنندگان این نشست، بزرگترین نیروی هدایت‌کننده و ارتباط‌دهنده در شناسایی سیستم سرمایه‌داری و پدرسالاری به‌عنوان مسئول اولیه نقض حقوق زنان و تخریب محیط زیست بودند.

یکی از جنبه‌های اتحاد میان تشکل "راهپیمائی جهانی زنان" و سازمان "وایا" شیوهی طرح خشونت علیه زنان است، آنان خشونت تجربه شده در درون سازمان‌ها، جوامع و نیز خشونت دولتی را به چالش کشیدند. این سازمان‌ها بر ارتباط بین پدرسالاری و سرمایه‌داری تاکید کرده و خواهان افزایش فشار و تمرکز سیاست‌ها بر خشونت خانگی و جنسی شدند. مثلاً در بخش‌هایی از مکزیک خشونت همواره از سوی دولت‌های "ناکارا و تبه‌کار" وجود داشته و روزانه افزایش می‌یابد. در زمینه نقض حقوق کارگران بر زمین و سلب مالکیت از آنان در سراسر جهان، که نحوه زندگی در مناطق روستائی را کاملاً بهم زده، می‌توان خشونت اعمال شده را با درک ارتباط بین نقض حقوق و خشونت، درک کرد.

این سؤال هنوز هم مطرح است که کمپین‌هایی با هدف پایان دادن به خشونت خانگی و جنسی آیا می‌تواند با رفرم و اصلاحات در روابط پدرسالاری و جنسیتی سازگار بوده و نقطه شروع مناسبی برای فعالان زن باشد؟ قطعاً می‌تواند، حداقل در ایالات متحده تغییراتی جزئی در سیاست‌های محافظه‌کارانه را دیده‌ایم که دست‌راستی‌ها با "فمینیسم نظم و قانون" در مواردی چون اجرای قوانین بازداشت اجباری برای خشونت خانگی و از بین بردن قاچاق جنسی اهداف مشترکی داشتند. مقایسه پدرسالار خیرخواه با پدرسالار بدنهاد برای ارزیابی موفقیت سه دهه سازمان‌دهی "فمینیسم نظم و قانون" علیه خشونت خانگی و جنسی کافی است!! البته نباید فراموش کرد که همکاری "فمینیسم نظم و قانون" با محافظه‌کارانی که پیش از این مخالفت با خشونت خانگی و جنسی را همچون تهدیدی برای قدرت مردها و هم‌تراز با حق سقط جنین و لژیون می‌دانستند فرصت داد تا از موقعیت استفاده کرده و به تقویت دیدگاه‌های عقب مانده خود ادامه دهند و به تبلیغ سیاست‌های ضد سقط جنینی و ضد حقوق همجنس‌گراها بپردازند.

مقایسه کمپین علیه خشونت، با کمپین مبارزه برای حقوق جنسی و حق تولید مثل، نشان می‌دهد که در همه جا مخالفت علیه کمپین حقوق جنسی و تولید مثل با شدت و حدت بیشتری همراه بوده است و با مخالفت سازمان‌های سیاسی بنیادگرایی مذهبی مواجه می‌شود. وال مقدم اشاره می‌کند که در بسیاری از سازمان‌های فمینیستی فراملیتی، با وجود این که سازمان‌دهندگان می‌خواهند که برای حقوق جنسی و حق تولید مثل پیکار کنند، اما مجبور می‌شوند که در رابطه با آن موضع انفعالی اتخاذ کنند، در حالی که مبارزه علیه خشونت مسئله‌ای است که کشش بیشتری دارد. به عنوان مثال تشکل "راهپیمائی جهانی زنان" برای متحد کردن زنان با زمینه‌های گوناگون فرهنگی حول برنامه‌ای با هدف مقابله با پدرسالاری، خشونت علیه زنان و نئولیبرالیسم، مسائل دیگر همچون سقط جنین و حقوق همجنس‌گرایان را از قلم انداختند.

اخیراً در مراکش گروه‌های فمینیستی، اتحادی را با گروه‌های مدافع حقوق بشر و کانون وکلا و پزشکان برای اصلاحات در قوانین جزائی از جمله جرم‌زدایی از سقط جنین تشکیل داده‌اند. با وجود قبول این مساله که حق سقط جنین یکی از مسائل اساسی و مهم زنان طبقه کارگر است، اما سازمان‌های حقوق زنان در این کمپین عقب نشستند، و پزشکان و نمایندگان بخش بهداشت این وظیفه را

بر عهده گرفتند و آنرا به عنوان مساله‌ای عمومی و برای شان و منزلت زنان مطرح کردند. از سوی دیگر در تظاهراتی که بدنبال خودکشی آمنه فیلالی (زنی با درآمد اندک در یک شهر کوچک که مجبور به ازدواج با فردی شد که به او تجاوز کرده بود و پس آن سوء استفاده بیشتری را متحمل شد) برگزار گردید، گروه‌های زنان به‌طور قابل مشاهده‌ای فعال تر و پُر سرو صداتر برخورد کردند. از آنجائی که این‌گونه تجاوزات و حمله‌ها بیش تر برای زنان فقیر اتفاق می‌افتد. کمپین آمنه فیلالی البته نمونه‌ای از همبستگی فراطبقاتی و از ویژگی‌های فعالیت فعالان حقوق زنان در مغرب است.

روشن است که یکی از چالش‌های استراتژی سوسیال فمینیست‌ها مرتبط کردن خواسته‌های استقلال جنسی (مساله‌ای که هم‌چنین توسط فعالان حق سقط جنین و (LGBT) گی، لژیبن، دوجنسی و فراجنسیتی مطرح می‌شود) با سیاست‌های طبقاتی مبتنی بر مبارزه طبقاتی حول حقوق اقتصادی و اجتماعی است که سازمان‌یابی زنان را دچار دست‌انداز می‌کند. این مساله چه از زاویه ایجاد اتحادیه‌های با بُرش طبقاتی در میان زنان - ایجاد جنبشی از زنان که منعکس‌کننده و نمایان‌گر صدای مبارزه روزانه، اهداف، و بینش جهانی زنان طبقه کارگر باشد - و چه از زاویه انتقال مسائل استقلال جنسی به درون جنبش‌ها و سازمان‌هایی از نظر جنسیتی مختلط، چالش‌برانگیز است.

رزماری هنسی استدلال می‌کند که از آنجائی که در آمریکا، هویت سیاسی به‌طور فزاینده‌ای از سیاست طبقاتی و نیز از مسیر اصلی سازمان‌دهی و سازمان‌های حقوق هم‌جنس‌گرایان جدا شده است و سازمان‌ها برای به‌دست آوردن مقبولیت، بر استراتژی‌هایی که در آن‌جا هنجار/قانونی تلقی می‌شود، متمرکز شده‌اند، احتمال پیشبرد سیاست آزادی جنسی مبتنی بر طبقه بسیار محدود شده است. سیاست تبعیت از هنجارها، از هویت‌های گی و لژیبن در آنجائی دفاع مشروع می‌کند، که مورد پذیرش طبقه متوسط باشد.

در مکزیک اتفاق مشابهی رخ می‌دهد روسا از هم‌جنس‌گراستیزی برای تضعیف سازمان‌گران و هم‌چون بهانه‌ای برای اخراج لژیبن‌ها و گی‌ها استفاده کرده‌اند. سازماندهی در ماکیلادورا گاه‌گاهی به هم‌جنس‌گراستیزی لغزیدند. از آنجائی که شرمندگی در رابطه با گرایش جنسی می‌تواند تلاش‌های سازمان‌گرایانه را تضعیف کند و وسیله قدرتمندی در دست‌های مدیریت باشد، کارگاه‌های آموزشی در رابطه با جنسیت و توانمندسازی توانسته است گفتگوی بیش‌تری را در رابطه با سیاست جنسی دامن بزند.

نیکی عزیز مدیر اجرایی انترناسیونال مردمی (شریک تشکل وایا) بر دشواری انتقال و تبلیغ سیاست استقلال و حقوق جنسی در میان جنبش‌های توده‌ای تاکید می‌کند، و می‌گوید که در تمامی جنبش‌هایمان باید همواره آموزش مداوم، آگاهی‌سازی و گفتگو بر روی موضوع به‌طور مداوم به پیش برود. "وایا کمپنسینا" زمانی از جایگاهی که اکنون در رابطه با خشونت علیه زنان، عدالت جنسی و برابری دارد، بسیار فاصله داشت، و در انتهای راه هم در آنجائی که الان هستیم نخواهیم بود، بلکه حتی در جایگاه بهتری قرار خواهیم گرفت. وال مقدم می‌گوید سازش استراتژیک در سطوح رسمی، مانع ادامه سازماندهی فعالان در درون شبکه‌های غیررسمی تر و تماس‌های سازمانی نشد.

سوزان دیر که از فعالان اشغال در شیکاگو است، استدلال می‌کند که این مسائل در عمل و در تماس‌های غیررسمی برای سازمان‌های سوسیال فمینیست مسائلی اساسی است. با وجود این که در شیکاگو سنت سازمانیابی فمینیسم سیاه وجود دارد، اما مسائل مربوط به عدالت در تولید مثل، سقط جنین و حقوق گی و لزبین‌ها در جماعات (کامیونتی) رنگین پوستان، مشاجره برانگیز و ستیزآور است، وی بهترین استراتژی برای تغییر در نحوه برخورد، احساسات و تفکر فعالان کامیونیتی در باره استقلال جنسی را همبستگی می‌بیند. وی به عنوان یکی از اعضای کامیونتی گی، لزبین، دوجنسی و فراجنسیتی (ال. جی. بی. تی) فعال در جنبش اشغال که از مبارزه مردم حمایت می‌کند، می‌گوید چیزهای زیادی وجود دارد که هر دو طرف باید یاد بگیرند. اگر کسی که از تو حمایت می‌کند همجنس‌گرا باشد، همبستگی ایجاد کرده و این همبستگی با تمام توان بر تفاوت‌ها غلبه می‌کند.

شبکه‌های فمینیستی فراملیتی

بر اساس گفته‌های وال مقدم در سال‌های اخیر شبکه‌های فمینیستی فراملیتی تجزیه و تحلیل عمیقی از سرمایه‌داری نئولیبرال، اشکال تصمیم‌گیری و سرمایه‌داری بیش از حد مردانه که بحران اخیر را به وجود آورده است، ارائه کرده‌اند، آن‌ها برای دوباره اندیشی و اتخاذ سیاست‌های جدید مبتنی بر احیای وضعیت رفاه و شناسایی ارزش اقتصاد مراقبتی، فراخوان داده‌اند. شبکه‌های فمینیستی فراملیتی نقش مهمی در تغییر آگاهی و ساختن شکل حول مسائل زنان/فمینیستی داشته‌اند. آن‌ها یکی از شرکت‌کنندگان فعال در فوروم اجتماعی جهانی اند که مسئول بالا بردن پذیرش مسائل/خواسته‌های زنان در فوروم اجتماعی هستند. برجسته‌ترین شبکه‌ها در گذشته اغلب از آن زنان طبقات متوسط و زنان حرفه‌ای بودند. سازمان "پیشروی جهانی زنان"، تشکلی است که شامل گروه‌بندی‌های متفاوت در میان طبقه است و زنان شهری و روستائی را دربرمی‌گیرد. تشکل اتحاد برای عدالت در ماکیلادورا را می‌توان به‌طور واقعی شبکه فراملیتی نامید در اتحادی عمیق با فمینیست‌ها و تشکل‌های مردمی شهری و روستائی مکزیکی.

مقدم توضیح می‌دهد که فقدان زنان طبقه کارگر که در شبکه‌های فمینیستی فراملیتی بیش‌تر دیده می‌شود شاید که به‌عنوان نقصان/کمبود تلقی گردد و انعکاسی از شکاف‌های موجود طبقاتی در نظر گرفته شود. از سوی دیگر، حضور زنان با سطح تحصیلات بالا در شبکه‌های فمینیستی فراملیتی که منتقد سیاست‌های اقتصادی، ساختار حکومت، ترتیبات امنیتی و قوانین خانواده باشند و آلترناتیوهای واقعی/راستین را به نمایش بگذارند، می‌توانند مفید باشند. این‌که اکثریت فعالان شبکه‌های فمینیستی فراملیتی از طبقه متوسط اند به معنی نبود مسائل زنان کارگر در دستور کار آن‌ها نیست.

بسیاری از موسسان گروه‌های حقوق زنان در مغرب و شبکه‌های فمینیستی فراملیتی از پیشینه‌ی چپ برخوردارند و از جمله از سازمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی می‌آیند. مقدم توضیح می‌دهد که آن‌ها از سابقه‌ی کار طولانی در ائتلاف‌ها برای خواست‌های اجتماعی و اقتصادی برخوردارند.

مقدم می‌گوید همین مساله در مورد گروه‌های شمال آفریقا مثل North Africa-wide Collectif 95 Maghreb Egalité صدق می‌کند. هر چند که آن‌ها از لایه‌های بالای طبقه متوسط برخاسته‌اند، اما خواسته‌های آنان برای اجرای پیگرد قانونی آزار و اذیت جنسی، در نتیجه نگرانی آنان از وضعیت و مشکلات زنان کارگر در کارخانه‌ها و یا مشاغل کم درآمد است. در الجزیره و مغرب در نتیجه‌ی افزایش بیکاری، گسترش شکاف در درآمدها و بالا رفتن هزینه‌های زندگی، گروه‌های فمینیستی در راستای پیشبرد آنچه که وال مقدم آن را سیاست "فمینیسم اجتماعی" و خواست "دولت رفاه و دموکراتیک" می‌نامد، به اتحادیه‌های اصلی و گروه‌های پیشرو در آن کشور پیوسته‌اند.

مثال دیگر: در ایالات متحده آمریکا تشکل Sister Song Collective "آهنگ جمعی خواهران" است، تشکلی که پروژه‌های زنان رنگین پوست را که برای عدالت تولید مثل فعالیت می‌کردند از هشتاد ملیت و منطقه دور هم گرد آورده است، و نیروی مهمی در به چالش کشیدن و تا حدی تغییر در مسیر اصلی تشکل‌هائی است که طرفدار حق انتخاب برای زنان هستند. "آهنگ جمعی خواهران" تاکید می‌کند که برای حق انتخاب تولید مثل، حق داشتن فرزند، و بزرگ کردن آن‌ها در امنیت، سلامت و کرامت مبارزه می‌کند - حقوقی که بسیاری از زنان طبقه کارگر و بخصوص زنان کارگر رنگین پوست فاقد آن‌اند - سوسیالیست فمینیست‌ها که تحت تاثیر سازمان‌دهی زنان رنگین پوست برای مهد کودک، علیه سو استفاده در عقیم سازی، برای دسترسی به راه‌های جلوگیری و سقط جنین قرار گرفته بودند با الهام از آن‌ها در سال‌های 1970 به رشد و فراگیر شدن اصطلاح واژه "حقوق تولید مثل" در "شبکه ملی حقوق باروری" کمک کردند.

مداخله سوسیالیست-فمینیست‌ها: از بهار عربی تا جنبش‌های خشمگینان و اشغال

جنبش خود سازمانیابی که در بهار عربی شروع به رشد کرده بود و توسط جنبش‌های خشمگینان و اشغال در اروپا و آمریکای شمالی دنبال شد، حرکتی پیشرو، دلگرم و امیدوار کننده علیه بحران اخیر بوده است. همان‌گونه که رزماری هنسی اظهار می‌دارد "گفتمان 99 درصدی‌ها نمایان‌گر تغییری مداخله‌گرانه و بزرگ در مسیر اصلی جنبش سیاسی در آمریکا است که بر مساله‌ی طبقه به شکل و طریقی که در دهه‌های گذشته مشاهده نشده بود متمرکز شد. سؤال وی این است که با رو آمدن و مطرح شدن مسئله زنان در این جنبش چگونه آن‌را از نظر تحلیلی و سیاسی به طبقه مرتبط می‌کنند؟ با وجود این‌که در دهه‌ی شصت و هفتاد، سوسیالیست فمینیست‌ها به دنبال نظریه‌پردازی جایگاه مساله زنان در جهان در ارتباط با سرمایه‌داری و طبقات بودند، اما این ایده‌ها در فمینیسم آکادمیک و در فعالیت‌های فمینیستی به حاشیه رانده شد.

از سوی دیگر، معرفی و طرح ایده‌ی "اینترسکشنال" (تلاقی) بین مساله نژاد، جنسیت طبقاتی، ملیت، جایگاه و توانائی این ایده در سیاست فمینیست‌ها است که توسط زنان رنگین‌پوست تئوریزه شد. با وجود این‌که لاقلاً در بخشی از دانشگاه‌ها و در بخش رادیکال‌تر سازمان‌های مبتنی بر کامیونتی/جماعات، کشش واقعی را به‌دست آورده است، اما چالش نظری، ارتباط دادن ایده تلاقی به ساختارهای

مارکسیست فمینیستی کماکان باقی مانده است. یعنی چگونه گفتمان سیاسی و فعالیت سازمان یافته نه فقط در راستای سیاست تلاقی، بلکه همچنین در راستای انتقاد از سرمایه‌داری و لزوم ارائه آلترناتیو را عملی سازیم. اما شاید بهتر باشد که از روی نظم حرکت کنیم: مهم‌تر از هر چیز انتقال دیدگاه تلاقی به جنبش انفجاری‌ای است که اخیراً هزاران نفر را فعال کرده است. همان‌گونه که گیزلدا گوتیرز و سوزان دیرر در تجارب‌شان در جنبش اشغال در شیکاگو و هودسن یادآوری می‌کنند، وجود تمایل به شنیدن و علاقه به یادگیری است که فرصت‌هایی برای سوسیالیست فمینیستها برای نفوذ در میان دیگر فعالان به وجود آورده است.

از نظر ایستر ویواس همین مساله در مورد جنبش خشم هم صدق می‌کند:

"در ابتدا در جنبش خشم مسائلی هم‌چون فمینیسم، محیط زیست، حقوق مهاجران، به‌علاوه تجزیه و تحلیل بحران اقتصادی و راه‌حل برای آن در پشت صحنه بودند. فمینیسم با تبعیضات و بدفهمی‌های بخش قابل توجهی از آن‌هایی که در میدان بودند درگیر شد. فعالان برای ارائه دیدگاهی جنسیتی در گفتمان و در عمل در جنبش خشم دور هم گرد آمدند: انقلاب یا فمینیستی است یا انقلاب نیست".

موفقیت این تلاش‌ها متفاوت بود. اگر فمینیستها در پاسخ به ناامیدی، سرخوردگی و مشکلاتی که با آن مواجه می‌شوند، حضور، فعالیت و درگیری‌شان را کاهش دهند، روشن نیست که دست‌آوردها ادامه خواهد داشت یا نه. البته ویواس تاکید می‌کند که "چالشی که گفتمان رایج فمینیستی و عمل/فعالیت در درون جنبش خشم با آن روبرو است خود به تنهایی بازتاب‌دهنده مشکل ارائه آن در همه جنبش‌های اجتماعی است. جنبش 15 ماه مه نیز از آن متمایز نیست.

سوسیالیست فمینیستها در جنبش اشغال با ویواس موافق بودند که دفاع از حق خود سازمان‌یابی و ارزش‌های آن و سازمان جداگانه برای گروه‌های ستم‌دیده در درون جنبش وسیع‌تر طبقه کارگر از اهمیت وافر برخوردار است.

تلاش‌ها برای به‌وجود آوردن فضا و یا کمیته سازمان‌دهی جداگانه زنان و یا رنگین‌پوستان در درون جنبش اشغال غالباً با مقاومت روبرو شده است، به‌خصوص از سوی اکثریت فعالان جدید که تقریباً همیشه در ابتدا آن‌را تهدیدکننده می‌یافتند. علاوه بر واکنش احساسی، غالباً درک نابه‌جائی وجود دارد که سیاست "هویت" مخالف سیاست طبقاتی است. سوسیالیست فمینیستها استدلال می‌کنند که خود سازمان‌دهی به‌طور واقعی زمینه‌ای برای غلبه بر شکاف‌های درون طبقه کارگر است.

در شیکاگو در جنبش اشغال ال باریو و جنبش اشغال هوود (ادامه جنبش اشغال وال استریت و بسط آن جنبش به گروه‌های ستم‌دیده) حول مسائلی سازمان‌دهی شدند که جماعات لاتینی و آمریکائی‌های آفریقایی تبار با آن درگیر بودند. جنبش هوود در رابطه با اقدام حول وحشی‌گری پلیس آغاز شد و خواستار همبستگی از سوی دیگر بخش‌های جنبش اشغال بود. جنبش اشغال ال باریو امکانی برای درگیر شدن جماعات/کامیونیتی مهاجران در جنبش اشغال بود. سوزان دیرر استدلال می‌کند که داشتن این امکان و فضای جداگانه مانع بلعیده شدن مبارزه بر علیه نژادپرستی و حقوق پناهندگان به‌وسیله هدف بزرگ جنبش اشغال (حول کوتاه کردن دست

شرکت‌های مالی از سیاست، به ویژه علیه کاهش بودجه خدمات عمومی) بود. امکان داشتن فضائی جداگانه مانع بلعیده شدن مبارزه بر علیه نژادپرستی و حقوق پناهندگان به وسیله این هدف اولیه بود.

آموزش در درون جنبش اشغال هم‌چنین مهم بود. برای مثال، در روزهای اول جنبش برخی از فعالان در تلاش برای حفظ قرارگاه/محل اردو دستگیر شده بودند، آن‌ها در مجمع عمومی با عصبانیت اظهار داشتند که "پلیس با ما مانند جنایت‌کاران برخورد کرده" است. در پاسخ کارگاهی بر روی "نژادپرستی در زندان - مجتمع‌های صنعتی" سازمان‌دهی شد و نظر بسیاری از فعالان جنبش اشغال را تغییر داد.

در بسیاری از شهرهای ایالات متحده آمریکا جنبش اشغال به محلات و به مبارزات محلی/ کامیونیتی علیه ریاضت اقتصادی فراروید. این مبارزات اغلب توسط زنان رنگین‌پوست رهبری می‌شود و فرصت و سرآغازی برای به پیش بردن سیاست تلاقی به وجود می‌آورد. مثلاً والدین (اغلب زنان) آمریکای لاتینی، در اعتراض به برنامه شهرداری در بستن مدارسشان اعتراض نشسته را سازمان دادند. آن‌ها با جنبش اشغال همکاری کردند و هنگامی که فعالان جنبش اشغال به مدرسه آمدند، برای مردم در آنجا بسیار مهم بود که رابطه بین والدین و جنبش اشغال را مورد بررسی قرار دهند. و به‌ویژه به جنبش اشغال اهمیت پذیرش و احترام به رهبری والدین را منتقل کنند. لذا ما در باره این که چگونه قدرت زنان رنگین‌پوست به وسیله سیستم سیاسی و اقتصادی، به وسیله شهرداری پیشاپیش از آن‌ها گرفته شده است، صحبت کردیم و در رابطه با نقش خود هم‌چون فعالان جنبش اشغال برای آن‌ها توضیح دادیم که کار ما به عنوان متحدان آن‌ها، تنها تشویق توانمندسازی و خودسازمان‌یابی آن‌هاست نه در کنترل گرفتن حوادث امور و گرفتن قدرت از دست آن‌ها. این دیالوگ در لحظه فعلی و در واقعیت امر مثل حرکت بر روی طناب است. تغییر پیغام مردم درگیر در جنبش اشغال از "دشنام به پلیس" یا "فضاهای عمومی را به کنترل در آورید" به "مدارس مان را نجات دهیم" می‌تواند تنش‌زا باشد. مکان دیگر برای سازماندهی سوسیالیست فمینیست‌ها در کامیونیتی‌های/ محلات کارگری و در ائتلاف‌های محلی حول کاهش خدمات عمومی است. کارگرانی که مشاغلشان را از دست می‌دهند اغلب از مردم رنگین‌پوست هستند، و یا برای مثال در شیکاگو جائی که زنان بسیاری به درمانگاه‌ها مراجعه می‌کنند، زنان از رهبران و فعالان ائتلاف برای حمایت از درمانگاه‌های بیماران روانی هستند.

در سراسر کمپین‌های اشغال، موفقیت تلاش‌ها برای ادغام مبارزات ضد نژادپرستی و فمینیستی، سازمان‌دهی فضاهای جداگانه برای زنان و به حرکت در آوردن گروه‌های گوناگون و پیوندهای گسترده‌تر همبستگی، تا حد زیادی براساس زمینه‌های سیاسی شهر تفاوت می‌کرد. یکی از نکات کلیدی این است که آیا شهر سابقه سازمان‌دهی ضد نژادپرستی و فمینیستی، فرهنگ قوی پیشرفته سیاسی دارد؟ آیا سازمانی با پایه‌های توده‌ای حول مسائل ضد نژادپرستی و فمینیستی وجود دارد؟ در هوستن فعالان در پاسخ به آزارهای جنسی در کمپ و انتخاب زنان برای کارهای سنتی (آشپزی، تمیزی و سایر نقش‌های حمایتی)، فراخوان دادند برای برگزاری جلسه‌ای برای "فضای امن" برای هر کسی که خود را با هویت زن شناسائی می‌کرد، فراخوانی که جرعه یک طوفان بود. در نیویورک، بیانیه افتتاحیه جنبش اشغال وال استریت به وسیله فعالان رنگین‌پوست به چالش کشیده شد و با مقاومت روبرو شد، اما در نهایت

موفقیت‌آمیز بود. در شیکاگو کمیته برابری جنسیتی درخواست برای اقدام کرد و جنبش اشغال از آن حمایت کرد. گیزلدا گوتیرز، فعال سوسیال سوسیالیست فمینیست در جنبش اشغال هوستن، اظهار داشت که در شهرهایی نظیر شیکاگو و نیویورک در سال‌های اخیر سابقه سازمان‌دهی رادیکال، تشکلات محلی/ کامیونیتی، سازماندهی غیرمتعارف وجود داشته است. افراد دارای تجربه بیش‌تری برای پیشبرد سیاست‌های ائتلافی کار با گروه‌های سازمان‌یافته حول ستم - مانند تشکل‌های کامیونیتی سیاهان، سازمان‌های لاتینی‌ها، جوانان و غیره - هستند.

وال مقدم اشاره مشابهی در رابطه با زمینه‌های سیاسی در سطح ملی در رابطه با حضور فمینیسم در بهار عربی می‌کند. تونس را با مصر مقایسه می‌کند او می‌گوید:

"وقتی روشن شد که باز شدن فضای دموکراسی در تونس گروه‌های اسلامی را به میدان می‌آورد، گروه‌های حقوق زنان و زنان جوان، گردهم‌آئی‌ها و تظاهراتی را سازماندهی کردند که خواهان دست نزدن به قانون لیبرال و آزاییخواهانه خانواده و شرکت نمایندگان حقوق زنان در ارگان‌های جدید تصمیم‌گیری شدند و در نتیجه توانستند شرکت کنند. از سوی دیگر در مصر و دیگر کشورهای عربی که دارای فرهنگ بسیار محافظه‌کارانه‌تری هستند و جنبش زنان در آنجا کمتر سازمان‌یافته و هماهنگی دارد، این مشارکت روی نداد.

با این وجود، فمینیست‌های تونسی و نیروهای پیشرو، نگران عروج سلفیست‌ها هستند، که بر حجاب زنان در مکان‌های عمومی، قدغن کردن الکل و لغو قانون خانواده پافشاری می‌کنند. فمینیست‌های محلی نیز نگران هستند که ممکن است "جریان اصلی" احزاب اسلامی، النهضه، قادر نباشند که در مقابل سلفیست‌های خودسر قاطع مقاومت کنند. در اوایل ماه مه 2012 ائتلاف احزاب پیشرو، (که رهبری یکی از آن‌ها خانم مایا جریب است) برای مقابله با این روند و نیز برای ایجاد سنگربندی و مقابله علیه بازگشت سیاست‌های نئولیبرالی تشکیل شد. باید دید که اتحادیه اصلی (یو. جی. تی. بی) و گروه‌های فمینیستی آیا قادر خواهند شد که حول برنامه‌ای برای دولت رفاه مبتنی بر حقوق زنان و کارگران به‌علاوه توسعه اقتصادی و اجتماعی یکی شوند - و تونسی‌ها را حول این برنامه بسیج کنند.

نتیجه‌گیری:

تلاش ما در جهت انتقال این مساله بود که سوسیالیست فمینیست‌ها در تئوری و عمل برای "فعالیت معمولی" در چپ، در تشکل‌های دفاعی اصلی/بزرگ طبقه کارگر (اتحادیه‌ها)، سازمان‌های جنبش‌های اجتماعی و احزاب سیاسی آلترناتیو ارائه می‌کند. تعهد سوسیالیست فمینیست‌ها به خودسازمان‌یابی، از ساختارهای سازمانی که غیر هیرارشی و دموکراتیک اند حمایت می‌کند و از اینرو فراگیر است. عطف توجه به سیاست تلاقی به‌عنوان راهنما چه در برنامه و چه در گفتمان سیاسی - درخواست‌های جنبش‌ها و زبانی که ما برای حمایت از آن خواسته‌ها استفاده می‌کنیم - ممکن است زمینه‌ها و امکان‌هایی برای فائق آمدن بر تقسیمات اجتماعی، به‌جای بازتولید آن به‌وجود آورد. درک راه‌هایی که با محل کار، خانوارها، کامیونیتی در ارتباط هستند ما را به سبک و شیوه موثرتری از سازماندهی و امکانات بیش‌تری برای سیاست ائتلافی هدایت می‌کند، و رابطه میان آنچه را که اغلب به‌عنوان مسائل و مبارزات خیلی

متفاوت و جدا دیده می‌شود برقرار می‌کند. دیدگاه‌های سوسیال فمینیست‌ها از رهبری و رشد و گسترش آن، ظرفیت‌های فعالان را برای دخالت در تصمیم‌گیری دموکراتیک و جمعی رشد می‌دهد. شناختی که احساسات، تمایلات جنسی همیشه حاضر را تحت تاثیر قرار می‌دهد، روابط اجتماعی را شکل می‌دهد، تفکر و تامل فعالان، همدلی و احترام برای راه‌های متفاوت بودن در این جهان را تشویق می‌کند.

نئو لیبرالیسم و سیاست ریاضتی برای مشروعیتش در رابطه با بازار و دولت به ایده‌های عمیقاً درونی شده و جا افتاده پدرسالاری و برتری نژاد سفید وابسته است. شکاف اصلی در این‌جا میان "استقلال" (ماسکولین/مردانه) و "وابسته" (فمینی/زنانه) است، بین شایسته و سزاوار و نالایق، بین آن‌هایی که از مزایای اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بهره‌مند می‌شوند، و کسانی که از حقوقی چون حق درآمد مطمئن و بازنشستگی مطمئن برخوردار نیستند. زنان طبقه کارگر، کارگران زن رنگین‌پوست، مردم بومی، مهاجرین، کولونی‌های پیشین، ناهنجاری جنسیتی، همه این‌ها و بسیاری دیگر به رده‌ی نالایق‌ها سقوط می‌کنند.

سرمایه‌داری جهانی مردم کارگر را در رقابت با یکدیگر قرار می‌دهد، شکاف‌های قدیمی بازتولید می‌شود و شکاف‌های جدید سر بر می‌آورد، و تکثیر می‌شوند. اما هم‌چنان - از قاهره تا آتن، از نیویورک تا نیوو لاردو (Nuevo Laredo - هم‌چنان انسان‌ها را می‌بینم که علیه استثمار، دیکتاتوری، نژادپرستی، بنیادگرائی مذهبی - چه مسیحی، یهودی یا اسلامی - و خشونت چه شخصی یا فردی و یا ساختاری می‌جنگند. سؤال/مسئله استراتژیک مطرح شده برای جنبش‌ها این است که آیا مجدداً سازماندهی در اشکال و برای اهدافی که آن دیگری را به حاشیه براند خواهد بود یا به‌جایش راه جدیدی به جلو خواهند گشود. در انتها سؤال استراتژیک مطرح برای چپ این است که آیا دیدگاه‌ها/چشم‌اندازهای سوسیالیست فمینیست‌ها را به مرکز سیاست‌های خود تبدیل می‌کنند یا نه؟

نوشتار بالا ترجمه آزادی است از مقالات جوانا برنر و نانسی هولمستروم

مندرج در نشریه سوسیالیست ریجستر 2013